بهشت نقد در تشییع سردارِ دل‌ها

**کنون که می‌دمد از بوستان، نسیم بهشت**

 **من و شرابِ فرح‌بخش و یارِ حورسرشت**

**گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز**

 **که خیمه سایه‌ی‌ ابر است و بزمگه، لب کِشت**

**چمن حکایت اردیبهشت می‌گوید**

 **نه عاقل است که نسیه‌ی خرید و نقد بِهَشت**

**به میّ عمارت دل کن که این جهانِ خراب**

 **بر آن سر است که از خاک ما بسازد خِشت**

**وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد**

 **چو شمع صومعه افروزی از چراغ کُنِشْت**

**مکن به نامه‌ی سیاهی ملامت منِ مست**

 **که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟**

**قدم دریغ مدار از جنازه‌ی حافظ**

 **که گرچه غرق گناه است، می‌رود به بهشت**

=============

**کنون که می‌دمد از بوستان، نسیم بهشت**

 **من و شرابِ فرح‌بخش و یارِ حورسرشت**

اکنون که در شرایطی هستیم که از بوستان انقلاب اسلامی، نسیم بهشت می‌وزد و همه‌چیز بوی خدایی گرفته، در چنین فضایی شایسته آن است که خود را با شراب فرح‌بخش اُنس با حضرت محبوب و اُنس ولیِّ الهیِ این تاریخ یعنی حاج قاسم سلیمانی خوش باشیم، هم او که چون حوریان بهشتی که مظهر انوار الهی‌اند، با اخلاص خود مظهر توحید الهی در این تاریخ شد و «خدا» را به قلب‌ها برگرداند و شیطان را مأیوس و عصبانی کرد.

=============

**گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز**

 **که خیمه سایه‌ی‌ ابر است و بزمگه، لب کِشت**

در این شرایط که درهای آسمانِ معنویت گشوده شده، آن‌هایی که بهره‌مند از آن هستند که هیچ، حتی گدا و آن کس که تا حال در این وادی‌ها نبوده است، چرا لاف سلطنت نزند و نگوید به آن‌چه می‌خواسته است، رسیده؟! از آن جهت که ابر معنویت با همه‌ی لطافت‌اش بر سرمان خیمه زده و بزمگاه ما لب کشتزار حیات شده و طراوت زندگی در حال لبخندزدن است. چرا از این فضای پیش‌آمده، «‌بودنِ» متعالی خود را تجربه نکنیم؟

=============

**چمن حکایت اردیبهشت می‌گوید**

 **نه عاقل است که نسیه‌ی خرید و نقد بِهَشت**

چمن در این موقعیت حکایت اردیبهشت و طراوت بهاران دارد، عاقل نیست کسی که این حضور متعالی که نقد است را رها کند و به فرداها فکر کند و این بهشت نقد را زمین بگذارد. در حالی‌که بهشت تماماً به صحنه آمده و انسان‌ها به هر آن‌چه در ابعاد اصیل خود طلب می‌کنند، به راحتی دست یافته‌اند. تمام بهشت را در تشییع بدن مبارک آن شهید بزرگوار به صورتی نقد تجربه کردیم. آری! تجربه کردیم و معنایِ «بقاء باللّه» را چشیدیم.

=============

**به میّ عمارت دل کن که این جهانِ خراب**

 **بر آن سر است که از خاک ما بسازد خِشت**

با میِّ احساس حضورِ حضرت محبوب در این صحنه‌ها، دل خود را آباد کن، زیرا این جهانِ خراب و این دنیا در هر حال بر سر آن است که بدن ما را به خاک تبدیل کند و از آن خشت بسازد. در حالی‌که در همین جهان خراب، راهِ آبادکردن دل در هر تاریخی به صورتی خاص گشوده می‌شود، کافی است اولاً: تلاش کنیم راهی را که آن سردار با سلوک خود در مقابل ما قرار داد، بیابیم. ثانیاً: تلاشی مضاعف نماییم تا در راه نمانیم، وگرنه شیطان با انواع وسوسه‌ها ما را از آن‌چه یافته‌ایم خارج می‌کند و ما می‌مانیم و تنهایی خود و انواع شایعات شیطان بزرگ.

=============

**وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد**

 **چو شمع صومعه افروزی از چراغ کُنِشْت**

از دشمن به هر صورت که باشد نباید انتظار وفا داشت و گمان کنیم او به عهد خود وفا می‌کند، ابداً! همان‌طور که نمی‌شود شمع صومعه‌ی اُنس با حضرت حق را با چراغ کنشت که در آن روح یهودی‌گری دنیادوستی حاکم است، روشن کرد. اساساً آن‌جا نوری نیست. نوری که شما را از حیات حقیقی برخوردار می‌کند نزد خود شما است و نزد آن‌هایی می‌باشد که خودی هستند. مثل آن سردار که عزم ملت بود و یک ملت خود را در او جستجو می‌نمود و از آن‌که به امید وفای دشمن باشد، خود را آزاد کرد.

=============

**مکن به نامه‌ی سیاهی ملامت منِ مست**

 **که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟**

منِ مستِ شعف حضور در این صحنه‌ها با کارنامه سیاهی که با اعمال خود به بار آورده‌ام و ظاهرم نیز حکایت از آن دارد که چندان اهل دیانت نیستم، ملامت نکن. چه کسی آگاه است که تقدیر او چگونه نوشته شده و چه کسی است که در نهایت به سعادت نایل می‌شود. بگذار صحنه‌های ظهور دلدادگی نسبت به اولیای الهی به ظهور آید تا معلوم شود چه کسی در عشقِ به خوبی‌ها از پل صراط دنیا عبور می‌کند. راستی! در صحنه‌ی تشییع بدن مبارک سردار شهیدِ مقاومت ندیدید کسانی را که به ظاهر، نامه‌ی اعمال‌شان سیاه می‌نمود ولی چون حق و حقیقت را در او یافتند در دلدادگی به آن سر از پا نشناختند و متوجه شدند آن‌چه در درون‌شان نهفته است چیز دیگری است غیر از راهی که تا به حال به دنبال آن بودند؟ می‌گفتند تصمیم گرفته‌ایم دیگر گناه نکنیم.

=============

**قدم دریغ مدار از جنازه‌ی حافظ**

 **که گرچه غرق گناه است، می‌رود به بهشت**

در تشییع جنازه‌ی انسان‌هایی که با نظر به کوتاهی‌های خود نسبت به مردم خود را غرق گناه می‌دانند، کوتاهی مکن، که آن‌ها با توجه به همین احساس گناهی که در خود دارند و گرفتار عجب نشده‌اند، طبق وعده‌ی الهی اهل بهشت است.[[1]](#footnote-1) تو در تشییع جنازه‌ی آن افراد مزه‌ی زندگی را می‌چشی و در نتیجه افقی از حقیقت در مقابل جانت گشوده می‌شود که موجب جریان اشگ می‌گردد و این اشگ برای همیشه مزه‌ی گناه را از بین می‌برد و اگر هم بر حسب عادتِ گذشته به گناه نزدیک شوی دیگر آن گناهان تو را جذب نمی‌کند تا در نگاه نگه‌ات بدارند. تو با تشییع پیکر مبارک او از آنِ سردارِ دل‌ها شدی. در همین رابطه به آن روایت فکر کن که می‌فرماید: اگر به اندازه‌ی بال مگسی برای اباعبداللّه‌الحسین«علیه‌السلام» اشگ بریزی، آتش برای تو حرام می‌شود.

سردارِ؛ به جامانده‌های صحنه‌ی شهادت و ایثار توصیه کرد تا ما نیز بعد از سردار از راهی که باید طیّ کنیم، جا نمانیم. می‌گوید:

«رزمنده‌ها! یادگاران جنگ! یکی از شئون عاقبت به‌خیری، نسبت شما با جمهوری اسلامی و انقلاب است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری این است. والله والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به‌خیری رابطه‌ی قلبی و دلی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز سُکّان انقلاب را به‌دست دارد. در قیامت خواهیم دید مهم‌ترین محور محاسبه، این است.»

والسلام

1. - در روایت داریم: دو کس وارد مسجد شدند، یکی مؤمن رفت و فاسق بیرون آمد و دیگری فاسق رفت و مؤمن بیرون آمد زیرا آن کس که مؤمن بود به ایمان خود مغرور و معجب شد و فاسق گشت و آن‌ کس که کافر بود متذکر شد و به رحمت الهی متوسل گشت و مؤمن شد. [↑](#footnote-ref-1)